

ضحاک و بین‌النهرین

دکتر علی‌رضا مظفری - علی‌اصغر زارعی*

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه ارومیه

چکیده

ضحاک یکی از مهم‌ترین و مبهم‌ترین شخصیت‌های اسطوره‌ای ایران است که پژوهشگران در مورد نژاد و جنبه‌های نمادین شخصیت وی سخن‌ها رانده‌اند، ولی از نسبت او به سرزمین‌های مقدس، یعنی بین‌النهرین چندان سخنی نگفته‌اند. این جستار بنیاد اسطوره ضحاک را بیرون از الگوی هند و اروپایی، در سرزمین بین‌النهرین جست‌وجو می‌کند و نشان می‌دهد که این اسطوره، از بین‌النهرین آغاز شده و در گذر زمان با اسطوره‌های هند و ایرانی آمیخته شده و هاله هولناکی از رمز و رازها و شگفتی‌ها آن را در بر گرفته است.

کلیدواژه‌ها: نماد، مردوش، اسطوره، بین‌النهرین، ضحاک.

تاریخ دریافت مقاله:

تاریخ پذیرش مقاله:

Email: Alirezamzffr@yahoo.com

*Email: Aliasghar_Zarei@gmail.com (نویسنده مسئول)

مقدمه

اسطوره‌ها بیرون از تاریخ و واقعیت نیستند، بنابراین باید کوشید تا مکان و تاریخ آنها را بهتر دریافت. با خوانش درست اسطوره‌ها شکاف بین فرهنگ‌ها باریک می‌شود و تجربه‌های ثابت و جهانی انسان به سخن درمی‌آیند و این نکته را فرایادمان می‌آورند که آن اندازه که تصور می‌کنیم، میان ما و انسان باستان فرق نیست.

«هیچ انسانی برای سامان دادن زندگی به خیال و تصور محض دل نمی‌سپارد... و از آنجا که اساطیر ساخته جامعه نه فرد است، از بیخ و بنیاد خیالی و تصویری نیست، بلکه بیان نمادین از واقعیتی است که در زندگی اجتماعی اثر شدید داشته است.» (حصوری 1388: 36)

یکی از اسطوره‌هایی که با ابهام زیادی همراه بوده است، اسطوره ضحاک است که بسیاری از محققان بنیاد آن را هند و ایرانی می‌دانند و بر این باورند که داستان فریدون و ضحاک نبرد پدیده‌های طبیعت بوده است که با گذشت هزاران سال، کم‌کم به داستان پادشاهان تبدیل شده است. (مختاریان 1389: 222) برخی دیگر ضحاک را نمادی از آتشفشان می‌دانند که هم‌اکنون خاموش شده و اندیشه اینکه دوباره فوران کند، ترس بر دلها می‌ریزد؛ چرا که وی در کوه دماوند در بند است و در رستاخیز آزاد خواهد شد. (همانجا: 222) عده‌ای دیگر وی را تازی می‌دانند؛ از جمله ابن بلخی در فارس‌نامه او را یمنی می‌خواند: «اصل او از یمن بوده است و نسب او ضحاک بن علوان بن عبید بن عوید یمنی است.» (ابن بلخی 1385: 11)؛ ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه می‌نویسد: «ضحاک بن علوان از عمالقه بود.» (بیرونی 1321: 137) یمنیان او را از خود می‌دانند و به وجود او بر خویش افتخار می‌کنند. (همانجا) فردوسی وی را از «دشت سواران نیزه‌گذار» می‌داند. «دشت سواران نیزه‌گذار» را برخی عربستان و برخی یمن می‌دانند. (مهرآبادی 1379: 81)

یکی مرد بود اندران روزگار
ز دشت سواران نیزه گذار
(فردوسی 1378، ج 1: 29)

دهخدا به نقل از آندراج وی را از قبیله حمیر می‌داند. «حمیر قبیله‌ای است از قبایل بنی‌سبا و ضحاک پادشاه از آن قبیله بود.» (دهخدا 1389: ذیل حمیر) باور بر حمیری بودن ضحاک در شعر شاعران پارسی‌گوی هم منعکس شده است:

برده به رمح ماردوش نیروی گاو آسمان
چون تف گرز گاوسر شوکت مار حمیری
(خاقانی 1378: 423)

طفلی است ماه‌روی که از مار حمیری
در ماه رایت پسر آبتین گریخت
(همان: 819)

یا لعاب اژدهای حمیری
بر درفش کاویان خواهم فشاند
(همان: 140)

هر فریدون فره‌ای ضحاک‌وار
نیزه بر گیرد چو مار حمیری
(قائنی 1380: 232)

به نظر کریستن‌سن «روایت نسبت دادن ضحاک به عرب و حمیر بی‌شک پس از حمله عرب‌های مسلمان به ایران پیدا شده است و به دوره ساسانی هم باز نمی‌گردد.» (کریستن‌سن 1389: 438)

دهخدا در لغت‌نامه می‌نویسد: «در روزگارانی که ایرانیان تاریخ کلد و آشور (بین‌النهرین) را فراموش کردند، ضحاک را به نژاد عرب که البته از قبایل سامی و با آشوریان و کلدانیان از یک اصل است، نسبت دادند و نسب او را صراحتاً به «تاز» که بنابر روایات ایرانی جد اعلای تازیان است، رساندند.» (دهخدا 1389: ذیل ضحاک)

این احتمال هم وجود دارد که به سبب کینه‌ای که بین اعراب و ایرانیان بود، عرب‌ها، ضحاک را، که دشمن خون‌خوار ایران بود، به خود نسبت دهند. آنچنانکه می‌بینیم بسیاری از اعراب نام خویش را ضحاک گذاشته‌اند و به خویش می‌بالند. (تعالی، 1385: 9) دسته‌ای دیگر از منابع، ضحاک را اصلاً ایرانی می‌دانند و نسبت او را به کیومرث می‌رسانند و می‌گویند: جمشید خواهرش را به یکی از فرماندهانش داد؛ او در نبردی یمن را گرفت و ضحاک از آنها در یمن زاده شد. (مهرآبادی 1379: 83) اما جدا از این همه اختلاف در مورد جایگاه اصلی ضحاک، شواهدی در تاریخ و اساطیر بین‌النهرین وجود دارد که بین‌النهرینی بودن ضحاک را دور نمی‌داند. در این جستار کوشش شده است بر اساس شواهد، بین‌النهرینی بودن نژاد ضحاک بررسی شود.

در کتاب تاریخ تمدن ایران باستان آمده است: «آشوریان در سرزمین بین‌النهرین و در شهر بابل زندگی می‌کردند، ولی پس از مدتی از بابل جدا شدند و در کنار رود دجله، دولت کوچکی به وجود آوردند، اما چون سرزمینشان مانند بابل حاصلخیز نبود ناچار شدند که از دست‌رنج دیگران استفاده کنند؛ این بود که باج‌گیری و دست‌اندازی به سرزمین‌های دیگر را در پیش گرفتند. به گونه‌ای که خونخواری، بی‌رحمی، شقاوت و تجاوز، خوی آنها شده بود. در نتیجه دولت آشور یک دولت حرفه‌ای جنگجو و متجاوز شد. از کارهای پیش پا افتاده این قوم در آوردن چشم و قطع اعضای بدن و قتل و غارت بود. این قوم نزدیک به هزار سال حکومت کرد. ضحاک (اژدهاک) شاهنامه نماد هزار سال قتل و خونریزی این قوم خونخوار بوده است.» (زنجانی 1380: 30)

ویل دورانت گزارش سال‌نامه آشور بانی‌پال را از زبان یکی از منشیانش اینگونه بیان کرده است:

«من از شهرهای ایلام آن اندازه ویران کردم که برای گذشتن از آنها یک ماه و بیست و پنج روز لازم است. همه جا برای بایر کردن زمین، نمک و خار افشاندم. و شاهزادگان و خواهران شاهان و اعضای خانواده سلطنتی را از پیر و جوان، با رؤسا و حکام و اشراف و صنعتگران، همه را با خود به اسیری بردم... بانگ آدمیزاد و اثر پای گله‌ها و چهارپایان، و نغمه شادی را از مزارع برانداختم، و همه جا را چراگاه خران و آهوان و جانوران وحشی گوناگون ساختم...» (دورانت 1381: 228)

سپس می‌افزاید: «سربریده پادشاه شکست‌خورده ایلام را، در جشنی که با ملکه خود در باغ کاخ سلطنتی برپا ساخته بود، در برابر وی آوردند؛ او فرمان داد تا آن سر را بر بالای ستونی در برابر چشم حاضران قرار دهند و همه به شادی و خوشی پردازند؛ پس از آن، سر را از دروازه‌های «تینوا» آویختند و آن اندازه ماند تا به تدریج پوسید و از میان رفت. دنانو، سردار ایلامی را زنده‌زنده پوست کنند و پس از آن مانند گوسفند او را سربریدند؛ گردن برادر او را زدند و بدنش را پاره‌پاره کردند و هر پاره را، به عنوان یادگار آن پیروزی بزرگ، به هر گوشه‌ای از کشور فرستادند.» (دورانت 1381: 228)

در بندهشن، در مورد هزاره پادشاهی ضحاک آمده است: «ضحاک پادشاهی بد، فراز کردن گرفت و یک هزار سال [پادشایی] بکرد.» (دادگی 1380: 139) یا در جایی دیگر: «هوشنگ چهل سال، تهمورث سی سال، جم - تا

فره ازو بشد - ششصد و شانزده سال و شش ماه، پس از آن یکصد سال در گریز بود (که) هفتصد و شانزده سال و شش ماه بود. پس هزاره خدایی به کژدم آمد، ضحاک یک هزار سال شاهی کرد...» (همان: 155)

در مینوی خرد آمده است: «... اهریمن به زردشت گفت: اگر از این به‌دین مزدیسنان باز ایستی، آنگاه تو را هزار سال سلطنت گیتی دهم، همچنانکه به «وژغان» فرمانروا، ضحاک، دادم.» (مینوی خرد 1380: 66) فردوسی هزار سال رنج مردم ایران را در نماد شاهی ستمگر به تاریخ معرفی کرد که از خون جوانان روزگار می‌گذرانیده است. ظاهراً دولت ماد و شاهان آن توانسته‌اند شالوده این حکومت خونخوار را از بین ببرند. فریدون، شاه پیشدادی، همان «هووخشتره» پادشاه بزرگ ماد است که با کمک دولتهای همسایه توانست حکومت جبار آشور را از بین ببرد. (زنجانی 1380: 30)

«هووخشتره شهریاری ستوده و درخشان به شمار آمده است؛ زیرا بی‌گمان مردم ماد از پیروزی‌های شکوهمند او بر آشوری‌ها و سکیث‌ها با غرور یاد می‌کرده و او را پهلوانی بزرگ می‌شمرده‌اند.» (کویاجی 1388: 236)

کویاجی «هوشیدر» را که در اساطیر ایران، نقش‌نوسازی و رهایی‌بخشی در پایان جهان را برعهده دارد، همان هووخشتره می‌داند. وی با توجه به اینکه نام آشوری‌ها در بندهشن در شمار دشمنان اصلی ایران آمده است، می‌نویسد:

«آمدن نام آشوری‌ها در شمار دشمنان ایران و مغلوب شدن آنان به وسیله هوشیدر و بهرام ورجاوند و با یاری گروهی از پهلوانان برانگیخته ایران کهن، این انگاشت را سخت پذیرفتنی می‌کند که فاتح بزرگ آشور در پیشاپیش این گروه ارجمند جای دارد؛ زیرا نمی‌توان تصور کرد که کسی بتواند در کشتار آشوری‌ها و ویران ساختن جایگاه‌های آنان و مغاک‌های نهانگاه دیوان سهمی بزرگ‌تر و شایسته‌تر از هووخشتره داشته باشد که قدرت آشور را در هم شکست و نینوا و دیگر دژهای آشوری را ویران ساخت. هیچ کس نمی‌توانست در کار سد کردن راه واپسین تازندگان به ایران و بازپس راندن مهاجمان سکیث که چنان خاطره تلخی در ادب رستاخیزی ایران بر جا نهاده است، نام‌آوری و شایستگی او را داشته باشد.» (کویاجی 1388: 237)

در فرهنگ اساطیر و داستانواره‌ها در ادب فارسی آمده است: «همه مدارک تقریباً ضحاک را غیر ایرانی و اغلب از نژاد تازیان می‌دانند، ولی به نظر می‌رسد شهریاری غیر ایرانی از بابل زمین برخاسته و بر ایران پیروز شده است.» (باحقی 1386: 548)

پادشاهان بین‌النهرینی که از نظر اعتقادات مذهبی با ساکنان بومی یا غیر بومی فلات ایران و نواحی غربی آن اختلاف نظر داشتند، تلاش می‌کردند تا ضمن از بین بردن مظاهر اعتقادی مردم، پادشاهی (فره) را نیز از آنان بگیرند. فرهنگ بابل آن قدر غنی و تأثیرگذار بود که حتی پس از فروپاشی آنان، هنگامی که حتی بابل و ایلامی وجود نداشت، شاهان هخامنشی دستور می‌دادند تا سنگ‌نوشته‌های خود را افزون بر زبان پارسی، به بابلی و ایلامی هم بنویسند. به سبب اهمیتی که اقوام بین‌النهرینی داشتند، جایگاه خویش را تا مدت‌ها در ایران و آسیای غربی از دست ندادند. بابل و فرهنگش حتی تا زمان اشکانیان باز مانده بود. شوش مرکز ایلام نیز پایتخت

زمستانی هخامنشیان گشت. (بهار 1390: 137) آنچنانکه ویل دورانت در تاریخ تمدن می‌نویسد: «آریاییان و یونانیان خود واضح و مبدع تمدن نبوده‌اند، بلکه از بابل گرفته‌اند.» (دورانت 1381: 104)

برای روشن‌تر شدن موضوع و درک بهتر پیوند ضحاک با بین‌النهرین، باید به مهم‌ترین موتیف بین‌النهرین، یعنی مار و برجسته‌ترین ویژگی ضحاک، یعنی ماردوشی وی پرداخت. از جمله تأثیرهای بین‌النهرین و ایلام بر ایرانیان، دین آنها بوده است. آنها به زن احترام بسیار می‌گذاشتند و مار را مقدس می‌دانستند و آن را می‌پرستیدند. مار حافظ آب، خرد و ثروت است و این جزاژدها است که مظهر «آشفتگی نخستین»¹ به شمار می‌رود: «چون "جهان ما" یک کیهان است، هر یورشی از بیرون آن را به برگرداندن به هیولا (آشفتگی ازلی) تهدید می‌کند... هر یورشی بر جهان ما معادل با انتقام اژدهای افسانه‌ای است که بر ضد کار خدایان و کیهان می‌شورد... دشمنان ما متعلق به نیروی هیولا هستند.» (الیاده 1387: 38-38) ولی در آیین‌های بین‌النهرینی و ایلامی، مار بن‌مایه‌ای مکرر² است که در همه جا نقش شده است. مار در این فرهنگ، دور کننده نیروهای شیطانی است. مارها بر دروازه‌ها، به گرد سر شاهان، به گرد محراب‌ها، و بر دسته سلاح‌ها و کوزه‌ها و گلدان‌ها و... نقش می‌شدند و در حالی که به خود پیچیده بودند، تختگاه خدایان به شمار می‌رفتند. تصویر ماری که بر گرد درخت زندگی پیچیده است، خود نماد برکت بخشی بود. مار در این فرهنگ‌ها به مرز خدایی رسیده بود. (بهار 1390: 140)

البته همان‌گونه که گفته شد، نماد اژدها را نباید با مار درهم آمیخت؛ زیرا این موجود در بین‌النهرین علاوه بر اینکه مظهر آشفتگی نخستین به شمار می‌رود، نماد سیل ویرانگر، تاریکی و خشکسالی نیز هست که در ایران نماد شرارت و رذالت‌های اخلاقی به شمار می‌رود. (رستگار فسایی 1379: 8) ماردوشی ضحاک ناشی از نفوذ افسانه‌ها و اسطوره‌های بابلی است؛ زیرا مار نقش بسیار مهمی در این اسطوره ایفا می‌کند و ایزدان بسیاری وجود دارند که مار یا مارهایی بر دوش دارند. (واحدوست 1387: 159)

«از آنجا که چیزهای بی‌شماری وجود دارند که ماورای حوزه درک و فهم انسان قرار دارند، ما همواره برای بیان مفاهیمی که در تعریف و درک آنها عاجزیم، از اصطلاحات نمادین سود می‌جوییم؛ به همین دلیل است که مذاهب زبان و تصویر نمادین را به کار می‌گیرند و این به کارگیری آگاهانه نمادها فقط یکی از جنبه‌های روان‌شناختی است. افزون بر آن انسان ناخودآگاهانه و خودجوش در رؤیاهای خود سرگرم خلق نمادها است.» (یونگ 1383: 21)

انسان باستان نخستین نمادهای خدایان خویش را در صورت حیوانات پدیدار می‌کند؛ هر اجتماع را یک حیوان خاص نگهداری می‌کرده است. برای نمونه در مصر در شهرهای «آبیدوس» و «تینیس» شغال می‌پرستیده‌اند و در شهرهای دیگر حیوانات دیگر را. احتمالاً این حیوانات را به دلیل صفات حیوانی آنها

¹. Chaos

². Le motif

نمی‌پرستیده‌اند، بلکه از آن جهت که برای آنان قوای انسانی یا مافوق انسانی قایل می‌شده‌اند، مورد احترام خویش قرار می‌دادند؛ زیرا معتقد بودند که صفات خدایی در انسان یا در حیوان به ظهور می‌رسد. این صفات می‌باید در هر دوی آنها نمودار گردد. در نتیجه برای خدایان خود تن انسان و سر حیوان یا برعکس تصور می‌کردند؛ زیرا در این شکل و شمایل که ترکیبی از انسان و حیوان است، خدایان بیشتر جلوه پیدا می‌کنند. (ناس 1385: 51)

برخلاف اینکه نماد «جفت‌مار»های ضحاک در اساطیر ایران، بسیار منفی است، شواهد بسیار در اساطیر جهان نشان می‌دهند که این نماد نه تنها منفی نیست، بسیار هم مقدس است. مار نماد تجدید حیات است. جانوری است که تغییر شکل می‌دهد. در نظر چینی‌ها مار منبع قدرت‌های جادویی است. مار به این دلیل که در زیر زمین زندگی می‌کند، از مظاهر ارواح مردگان است و به همین دلیل به همه رازها و اسرار دانا است و منبع حکمت و پیش‌گویی و غیب‌آموزی است. همچنین هر کس گوشت مار بخورد، زبان جانوران به ویژه پرندگان را خواهد دانست که از آن دست‌یابی به قدرتی متعال تعبیر شده است. (سیرلوت³ 1971: 35)

در قبیله «اورابونا»⁴ استرالیای مرکزی، نیاکان انسان، دو مارند که زمین را می‌پیمایند و در هر یک از توقف‌هایشان، «مای - اورلی»ها،⁵ یعنی «ارواح کودکان» را رها می‌کنند. در هند جفت مارها بخشنده باروری در سطح جهان پنداشته می‌شوند. و مهم‌تر از همه مار نشانه فرشته نگهبان است که گرد سر بسیاری از شاهان بین‌النهرین دیده می‌شود. (الیاده 1389: 172) مار نیروی طبیعت است؛ نیرویی که حامی جهان است که با هر پوست‌اندازی از نو زاده می‌شود؛ نماد اصل قمری بازگشت ابدی است. (کمبل 1389: 274)

جالب توجه است که حتی در خود ایران هم مار خانگی را در بسیاری از روستاها نمی‌کشند؛ چون آن را نگهبان خانه می‌شمرند. در مازندران آن را کدبانوی بام (نوم کیوانی) می‌نامند؛ چون معمولاً در آنجا مار خانگی در میانه لایه بام لانه می‌کند. باور نگهبانی مار یا اژدها از گنج نیز جالب توجه است. در فرهنگ ایران مار را نباید کشت، در شاهنامه نیز فریدون دستور می‌گیرد که ضحاک را نکشد. پارتها و سکاها نیز پرچمی به شکل اژدها داشتند. (حصوری 1388: 66) در شاهنامه، درفشِ مهرباب کابلی که از فرزندان ضحاک است، اژدها است؛ جالب‌تر از همه اینکه درفش رستم نگهبان ایران، نیز اژدها است؛ و منطقی‌تر این بود که به پاس خدمت‌های سیمرغ به خاندان رستم، نشان درفش وی سیمرغ می‌بود، نه اژدها. ولی رستم فرزند رودابه، دختر مهرباب کابلی است و مهرباب از نژاد ضحاک است. می‌توان احتمال داد با توجه به خانواده مادری رستم که با ضحاک ماردوش پیوند نسبی دارند؛ رستم که «مادرسالاری» بر جامعه زمان او حاکم است، نقش نیای مادری خود را بر درفشش به تصویر کشد و آن نقش، توت‌م خانوادگی او گردد. (بهار 1386: 247)

۱. Cirlot

۲. Urabunna

۳. Mai-aurli

در بسیاری از سنگ‌نگاره‌ها و نقش‌قالی‌ها در ایران، یک پیکر مهر را در میان دو ماهی می‌بینیم که این دو ماهی، مهر را از آب بیرون آورند. از آنجا که مهر در آب زاده شده، باید فرشتگان نگهبان او هم از آب باشند. احتمالاً مارهای ضحاک هم همین کارایی را داشته‌اند. افزون بر این، در آیین مهر مار نقشی مطلوب دارد. شواهد بسیاری از مار در آثار مهری پیدا شده است: «می‌توان در اینکه مار واقعاً نماد شر باشد، تردید کرد؛ زیرا مار در کنار مهر به عنوان ملازم او می‌خزد.» (هینلز 1382: 126) (تصویر 1)



تصویر 1- نقش مار در آیین مهر (هینلز 1382: 132)

یکی از خدا - شاهان اسکانندیناوی، یعنی «اودن» یا «اودین»⁶ همانندی بسیار با ضحاکِ مردوش دارد؛ بر شانه این خدا - شاه دو مار و گاهی دو کلاغ قرار دارند. همان‌گونه که خورشِ مارهای ضحاک انسان است، برای اودن هم انسان قربانی می‌شود. اودن سازنده کاخ «والهال»⁷ است به همان‌گونه که ضحاک کاخ معروف خویش را می‌سازد و فریدون آن را تصرف می‌کند. علاوه بر دو مار و دو کلاغ، دو گرگ هم اودن را نگهبانی می‌کنند. (حصوری 1388: 81) (تصویر 2)

⁶. Odin/Oden

⁷. Valhal



تصویر 2- در این نگاره، مارها و کلاغ‌های «اودن» را می‌توان دید. در سمت چپ وی، «تورا»، نماد جنگ و در راست او «فریر» نماد مردم ایستاده است. (حصوری 1388: 63)

در اساطیر هند، هنگامی که خدای مرگ قصد از بین بردن خداوند «پرشوا» را دارد، دو مار از زیر زمین بیرون می‌آیند و پرشوا را حمایت می‌کنند: «ماران در دو سوی وی قرار گرفتند و تاج‌هایشان (گردن‌هایشان) را بالای سرش گسترده‌اند، پس آن دیو، (خدای مرگ) از بزرگی ماران به هراس افتاد و ازابه خویش را برگرداند و از آنجا گریخت. آنگاه ماران در مقابل آن خداوند تعظیم کرده، به منزلگاه خویش برگشتند.» (کمبل 1389: 220)

در یکی از مَهرهای مجموعه یوگا، یک جفت مار در دو سوی صورت مراقبه‌کننده، پیکرهای خویش را بلند کرده‌اند و در دو سوی هر یک از دستان وی پرستندگانی که زانو زده‌اند، ادای احترام می‌کنند. (همان: 173)

(تصویر 3)

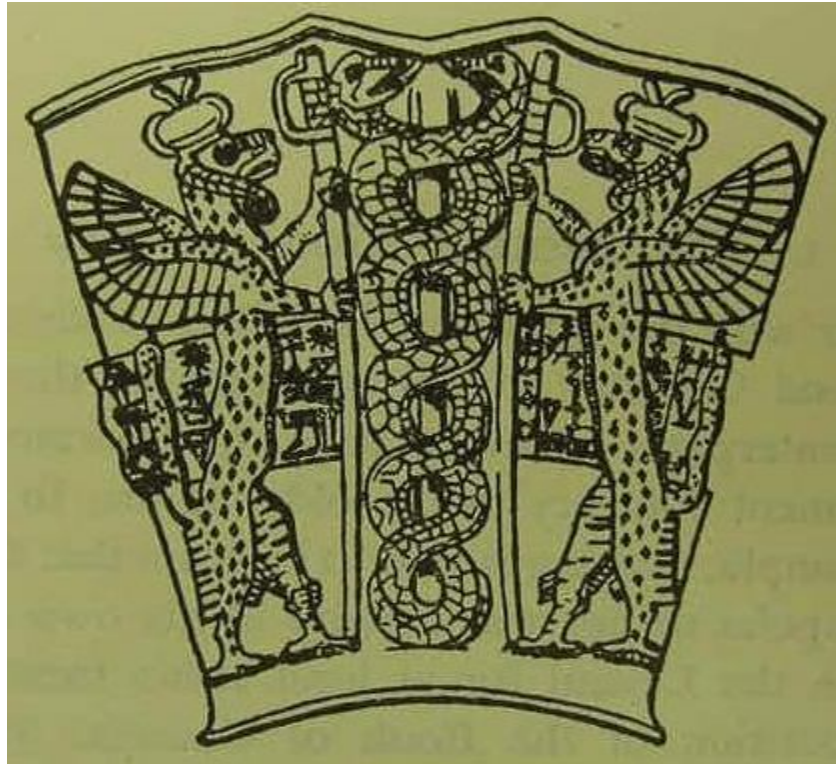


تصویر 3- دو مار نگهبان یوگا (دره سند حدود 2000 سال ق.م.) (کمبل 1389: 174)

در اسطوره‌های هندی، مار - ایزدان بسیاری وجود دارند که حامی و نگهبان زمین هستند. (همان: 230) در صحنه درخت «بودهی» مار برای حمایت از زن - خدای درخت بودهی از زمین سر برآورده است. (همان: 289)

در هنر بین‌النهرین شمار زیادی از موجودات به شکل اژدها و مار وجود دارند که به دو دسته زیانبار و سودمند بخش می‌شوند. این موجودات در اساطیر بین‌النهرین لزوماً اهریمنی و ناخوشایند نیستند، بلکه ممکن است نشان‌دهنده پرستش و ستایش باشند. (بلک 1385: 120) استفاده از مار در شمایل‌نگاری بین‌النهرین بسیار

زیاد است و البته سخت می‌توان گفت که این شمایل‌ها دارای بار مذهبی هستند یا نه. بسیاری از این نگاره‌ها در مرتبه‌های خدایی و یا وزیر خدا هستند. در هنر نوبابلی و نوآشوری، متون مذهبی، مار را خدا معرفی می‌کنند. (همان: 276) نقش دو مار در هم تنیده به‌گونه‌ای که انگار تکه‌ای از طناب هستند، در بین‌النهرین نقشی متداول بوده است. یکی از زیباترین نمونه‌های آن گلدانی است که «گودآ»⁸ حاکم «لاگاش»⁹ آن را به نگهبانش «نین‌گیش‌زیده»¹⁰ که خود مارهای شاخداری همانند ضحاک بر دوش دارد، تقدیم می‌کند: (تصویر 4)



شکل 4- گلدانی که «گودآ» آن را به نگهبانش «نین‌گیش‌زیده» تقدیم می‌کند. (بلک، 1385: 277)

مار - خدایان قدیم بین‌النهرین، خدایان به‌تمامی حیوان و بدون هرگونه شباهت انسانی بودند؛ پرستش آنها در شهرهای بین‌النهرین، از کهن‌ترین زمان‌ها رایج بوده است، و عمر آن بسیار طولانی بوده است. یکی از این مار-خدایان «نیرح»¹¹ در شهر «دیر»¹² در مرز بین‌النهرین و ایلام به عنوان وزیر «ایشترن»¹³ خدای شهر دیر پرستیده می‌شده است. بر روی مهرهای استوانه‌ای «گودآ»، شاهزاده «لاگاش» به وسیله خدایی به نام «نین‌گیش‌زیده» که از شانه‌هایش مار شاخداری بیرون آمده است، به حضور یک خدای والاتر به نام «انکی»¹⁴ معرفی می‌شود. (همان: 275) نین‌گیش‌زیده خدای جهان زیرین است. معنی نام وی «خداوندگار درخت پاک» است. گودآ، حاکم

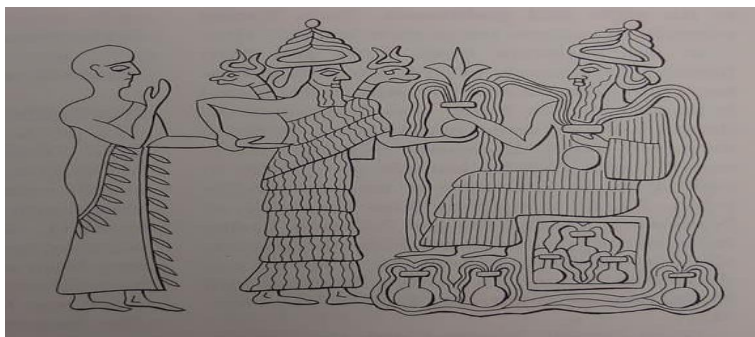
۸. Gudea
۳. Ningishzideh
۵. Der

۲. Lagash
۴. Nirah
۶. Ishtaran

۱. Enki

۲. Ningirsu

سومری شهر لاگاش که معبد «نین‌گیرسو»¹⁵ را ساخت، نین‌گیش‌زیده را خدای نگهبان شخصی خویش انتخاب کرد. «نین‌گیش‌زیده» همراه و یار «تموز»¹⁶ خدای گیاهان بهاری و شادابی بود. وی نگهبانی در بهشت را به عهده داشت و نماد باروری بود؛ به وسیله طلسم جادویی اش زندگان را محافظت می‌کرد و بیماری‌ها را بهبود می‌بخشید و برای کسانی که او را خالصانه می‌پرستیدند، بی‌مرگی به ارمغان می‌آورد. به روشنی کارکرد نگهبان و محافظ بودن مار، در این اسطوره هویدا است. گودآ وی را به عنوان حامی و نگهبان خویش انتخاب می‌کند.

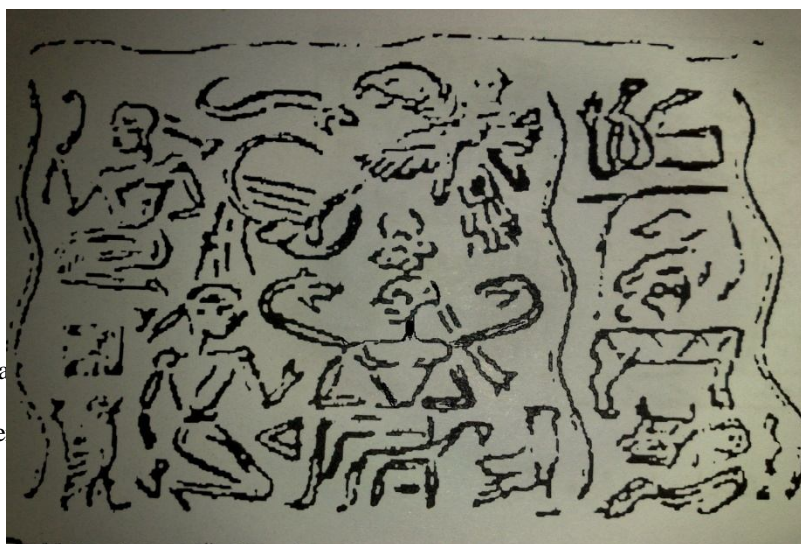


(اسکینر 2001: 42-45) (تصویر 5)

تصویر 5- «گودآ»، شاهزاده «لاگاش» به وسیله خدای نگهبان خویش، «نین‌گیش‌زیده» به خدا «انکی» معرفی می‌شود. همانندی وی به ضحاک شاهنامه بسیار جالب توجه است. (بلک، 1385: 230)

«در زمانی که گودآ بر لاگاش، یکی از شهرهای جنوبی بین‌النهرین حکم می‌راند، مردم منطقه خدایان خود را به شکل انسان مجسم می‌کردند. هر یک از عناصر طبیعت و مفاهیم مجرد، خدای ویژه‌ای داشت. معمولاً این خدایان ویژگی‌های ظاهری خاصی مانند کلاه شاخدار، لباس مطبق و... دارند که در باستان‌شناسی کاملاً شناخته شده است. مارهایی که بر دوش این خدا قرار دارند، دارای کلاه شاخ‌دار می‌باشند و این به منزله قداست مارها است.» (مهاجرانی 1369: 33)

افعی شاخدار¹⁷ مارِ سمیِ خاورِ میانه بود که شاخی بر سر، به شکل میخ داشت. این جانور به عنوان محافظ سحرآمیز آشکار شد و به شکل «نین‌گیش‌زیده» درآمد. (بلک 1385: 278) قدیمی‌ترین نقش ماردوش یک مهر استوانه‌ای با قدمت 3200 سال قبل از میلاد است، که از شوش، پایتخت ایلام باستان به دست آمده است. (پرادا 1357: 83)



۳. Ta

۱۹. ce

در تصویر بالا (تصویر 6) در بالای نقش مردوش، عقابی و ماری دیده می‌شوند، که با هم سر جنگ دارند. در گوشه بالایی سمت چپ تصویر، فردی به حالت دوزانو بر روی زمین نشسته و چیزی شبیه یک مار را در دست راست خود گرفته است. پیچیدگی مار بر دور بال‌های باز، یک اسطوره کهن بین‌النهرینی را به یاد می‌آورد؛ چرا که مار و باز دشمن یکدیگرند. بر اساس این اسطوره، مار و باز در همسایگی هم می‌زیستند. روزی عقاب از نبودِ مار استفاده می‌کند و بچه مار را می‌بلعد. مار که در اندیشه انتقام است، با راهنمایی شَمَش¹⁸ خدای خورشید، برای یورش به باز در لاشه یک گاو نر پنهان می‌شود. هنگامی که عقاب برای خوردن لاشه به درون آن می‌رود، مار با وارد کردن زهر در بدنِ باز از او انتقام می‌گیرد. (ژیران 1389: 63) نکته قابل توجه اینکه فره جمشید بنا بر روایتی سه بار و هر بار به صورت مرغ «وارغن» که همان باز است، از او جدا می‌گردد و دومین فره او به فریدون، دشمن ضحاکِ مردوش می‌رسد و بار دیگر دشمنی باز و مار نمود می‌یابد. حتی بنا بر روایت بندهشن، اگر مارِ پردار، بر کسی سایه اندازد، آن شخص می‌میرد و این در تضاد با سایه خجسته باز در ایران است. این درحالی است که در جدال مار با باز، در اساطیر بین‌النهرین، مار خجسته است؛ ولی در ایران باز فرخنده می‌شود. و این خود به شکلی نمادین (باز و مار) دشمنی این دو تمدن را آشکار می‌کند. (مهبین فر 1383: 56)

«احتمالاً نقش‌مایه مردوش پس از حمله اقوام بین‌النهرینی به ایلام و ایران رسوخ نموده، یا اینکه خصوصیات و صفات رذیلانه شاهان سومری و اکدی را پس از قهر و غلبه آنان بر میهنشان به صورت نمادین نمایش داده‌اند. نقشی که در ورای آن، داستان یک شاه ستمگر قرار دارد.» (مهرآفرین 1375: 130)

یکی دیگر از تصویرهای متناسب با «جفت‌مار» مهری استوانه‌ای است که از شوش به دست آمده و متعلق به اواسط هزاره دوم قبل از میلاد است. خدایی در دستِ چپ، دو مار را گرفته است؛ حتی تختگاه این خدا مار است. (جوزی 1372: 95) (تصویر 7)



¹⁸. Shamash

تصویر 7- مهر استوانه‌ای متعلق به شوش (جوزی 1372: 95)

سنجاق بلند نقره‌ای که در محوطه باستانی شهدادِ کرمان، به دست آمده، نمونه دیگری از یک خدا است که دو مار در دستان او جای دارند. در این دوره، یعنی هزاره سوم پیش از میلاد، مردم این منطقه آریایی نبودند و از بومیان پیشین بودند. (همان: 143) (تصویر 8)



تصویر 8- سنجاق سر، یافته شده در شهداد (همان: 145)

نقشی دیگر ماردوشی به نام «نرگال»¹⁹ خدای جهان زیرین بین‌النهرین را معرفی می‌کند. این خدای ترسناک نیز با دو مار بر شانه و مارهای فراوان در اطراف نشان داده شده است. (تصویر 9)

«زنی که در سمت چپ صحنه بر روی صندلی نشسته، شاید ایشتار باشد. در دست راست وی تبری دیده می‌شود که از مشخصه‌های نرگال نزد بابلی‌ها و آشوریان است. به همین سبب این تبر دارای سری به شکل مار است که ویژه خود نرگال می‌باشد. از دو سوی پیشانی، دو کتف، دو پهلو و نیز از انتهای هر لنگه شلووار نرگال ماری بیرون آمده است. بر سر وی تاجی است که در دو قسمت فوقانی آن دو شاخ کوچک بیرون زده، دیده می‌شود. در وسط شاخ‌ها کرکسی با بال‌های گشوده قرار گرفته است. (نشان درفش ضحاک هم کرکس بوده است.) از کمر بند نرگال رشته زنجیری بزرگ و متصل به هم بیرون زده است که به طوق گردن سگ سه سری وصل است؛ این سگ نیز دارای دمی به شکل مار است. همچنین بر این لوح سنگی، تصاویر نقش برجسته با نقاشی‌های رنگی از افعی و عقرب دیده می‌شود که هدف آنها توصیف عالم سفلی است و دلالت بر صفتی از صفات نرگال دارند که وجودش در دنیای زیرزمین در مکان و محل مارها و عقرب‌ها است.» (سفر 1376: 232)

¹⁹. Nergal



تصویر 9- نرگال ماردوش (همان: 233)

ردپای پیوند ضحاک با بین‌النهرین، در نوشته‌های ایران

در *اوستا* در «آبان یشت» آمده است: «اژی‌دهاک سه پوزه، در سرزمین «بوری»²⁰، صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند او [آناهیتا] را پیشکش آورد... و از وی خواستار شد: ای اردوی‌سورآناهیتا! ای نیک! ای تواناترین! مرا کامیابی ارزانی دار که من هفت کشور را از مردمان تهی کنم. اردوی‌سورآناهیتا او را کامیابی بخشید.» (*اوستا* 1381: 303) پورداوود در توضیح *آبان‌یشت* می‌نویسد: «از *اوستا* بر می‌آید که اژدهاک از سرزمین بابل است؛ همان سرزمینی که ایرانیان یک طایفه از اعراب را تازی می‌نامیدند و بعدها نام این طایفه بخصوص برای همه اعراب برگزیده شد و در شاهنامه هم که ضحاک تازی نامیده شده است، حتماً از ستمگران بابل مقصود می‌باشد و مناسبتی با پادشاهان خونخوار و ستمگر بابل و آشور دارد. "بوری" همان "بابل" است، به این دلیل که حرف "ل" در زبان‌های ایرانی نبوده است آن را به "را" تبدیل می‌کرده‌اند. این واژه در کتیبه‌های هخامنشی "بابیروش" و در *اوستا* بوری شد.» (یشتها 1377: 190) علاوه بر این در جای دیگری از *اوستا* در «رام یشت» فقره 19 آمده است که اژی‌دهاک در «کویرینت» در بالای تخت زرین برای وایو (فرشته هوا) فدیة آورد:

«اژی‌دهاک "سه پوزه در "کویرینت"ی سخت راه بر تخت زرین بر بالش زرین، بر فرش زرین، در برابر برسم گسترده با دستان سرشار او را بستود... و از وی خواستار شد ای اندروای زبردست! مرا این کامیابی ارزانی دار که همه هفت کشور را از مردمان تهی کنم. اندروای زبردست این کامیابی را به ستایشگر، و به آرزومند و به ناجوان‌مرد و نیاز کننده "زور" ارزانی نداشت.» (*اوستا* 1381: 451)

کویرینت که هم اکنون «کِرند» خوانده می‌شود، جایی است در بالای کوهی بین ایران و بابل نزدیک به بوری،

سرزمین ضحاک؛ این کوه همان است که در بندهشن «اسپروچ» و در شاهنامه اسپروز خوانده شده است:

همی‌رفت کاووس لشکر فروز بزد گاه بر پیش کوه اسپروز
(فردوسی 1378، ج 1: 252)

یونانی‌ها آن را زاگرس خوانده‌اند. (یشتها 1377:190) در جایی دیگر از *اوستا* اهریمن به زردشت می‌گوید: «از دین نیک مزدپرستان روی برتاب تا از آن کامروایی که آن کشنده مردمان - فرمانروای جهان - از آن برخوردار بود، بهره‌مند شوی.» (وستا 1381:862)

بی‌تردید از دی‌هاک فردی توانمند و پادشاه بوده، که توانایی پیشکش این همه چیز را به آن‌ها داشته است. چنانکه تنها پادشاهانی همانند گشتاسپ و فریدون، که از ثروت و قدرت فراوان برخوردار بودند، توانایی پیشکش صد اسب، هزار گاو و ده هزار گوسفند را به درگاه ایزد آن‌ها داشته‌اند. علاوه بر این، از دی‌هاک دارای قصری به نام «کولینگ‌دوشت»²¹ در بابل بود. تمام این نشانه‌ها حکایت از چهره انسانی و شخصیت پادشاهی و بین‌النهرینی بودن وی دارند که یکی از پادشاهان ممالک غربی ایران بوده است. ذبیح‌الله صفا بر این باور است که:

«ژدهاک علی‌الظاهر از آشور یا کلدیه بر ایران تاخته است و چنانکه می‌دانیم، پیش از تشکیل دولت ماد و هخامنشیان، ایران چندین بار دچار مهاجمه لشکرکشان کلدانی و آشوری که در خونریزی و سفاکی، شهرتی داشتند، شده بود و از این مهاجمات و خونریزی‌ها خاطراتی در ذهن ایرانیان باقی مانده و داستان‌هایی از قبیل داستان ضحاک و «کوش پیل‌دندان» پدید آمده است. (صفا 1379:456)

دهخدا در این‌باره می‌نویسد:

«ژدی‌هاک در کشور بوری شوکت و قدرت و مکتبی داشت. مرکز حکومت ضحاک بنابر نقل *اوستا*، شهر کوی‌رینت، نزدیک بابل بود و این نام را می‌توان بر نام "کرنند" فعلی تطبیق کرد. بنا بر بعض روایات اسلامی چنانکه خواهیم دید، ضحاک در بابل حکومت می‌کرد و بنابر آنچه در بندهش آمده است، دهاک در بابل قصری بنام کولینگ دوشت بنا کرده بود...» (دهخدا 1389: ذیل ضحاک)

بندهشن منبعی است که آشکارا ضحاک را به بابل نسبت می‌دهد. در بندهشن درباره خانه افراسیاب و ضحاک آمده است:

«درباره خانه افراسیاب گوید که زیر زمین به جادویی ساخته شده است. به روشنی، خانه (در) شب چون روز روشن بود. چهار رود در آن می‌تازد، یکی آب، یکی می، یکی شیر و یکی ماست زده. (بر سقف آن) گاه خورشید و گاه ماه به روشنی درآراسته است. (به بالای) یک‌هزار مرد میانه‌بالا، (بالای) خانه بود. خانه جم به البرز (از) گوهرها بود. خانه ضحاک به بابل کرنگ مانند بود. (دادگی 1380:138)

²¹. Kuling Dushit

کردند و کرنگ به معنای میدان اسب دوانی و میدان گرد آمدن سپاه است. (همان: 195) در جای دیگر می‌گوید: «یکی آنکه جم کرد به البرز، و یکی آنکه فریدون کرد به پتسخوارگر، به ور چهارگوش، دنباوند، یکی آنکه کاووس کرد به البرز، و یکی آنکه ضحاک کرد به بابل که آن را کریندوشید خوانند...» (همان: 137)

دینوری ضحاک را آباد کننده بابل می‌داند و نمرود (فریدون)، ضحاک را در سرزمین بابل شکست می‌دهد: [نمرود] تمام خویشاوندان ضحاک را در سرزمین بابل فرو گرفت و گشت و بر کشور و پادشاهی ضحاک پیروز شد و چون این خبر به ضحاک رسید، به سوی نمرود آمد، نمرود بر او پیروز شد و با گرز آهنی ضربتی بر فرق ضحاک زد و او را زخمی ساخت و سپس او را استوارتر ببست و در غاری در دماوند افکند و غار را مسدود ساخت و پادشاهی برای نمرود استوار و پایدار شد. و نمرود همان کسی است که ایرانیان وی را فریدون می‌خوانند. (دینوری 1371: 46)

طبری برخلاف دینوری ضحاک را همان نمرود می‌داند و او را بابلی می‌خواند: «شنیدم که ضحاک همان نمرود بابلی بوده و ابراهیم خلیل‌الرحمن در عهد او به دنیا آمده...» (طبری 1351: 39)

نکته قابل توجه اینکه برخی منابع، از جمله برهان قاطع مشرق را بابل می‌گفتند. (تبریزی 1376: ذیل بابل) شاید به همین دلیل است که در تاریخ بلعمی آمده است: «از کنار پادشاهی جمشید، از حد مشرق، مردی برخاست نام او را بیور اسپ.» (بلعمی 1383: 132)

ضحاک یکی از کاخ‌هایی را که می‌سازد به شخصی به نام «تینکلوس» بابلی واگذار کرد. این بلخی درباره وی می‌گوید: «او جادو بود و به بابل پرورش یافته بود و جادویی آموخته بود.»

«بابل به معنی باب الله یا دروازه خدا است و شاید به همین دلیل است که فردوسی "بیت المقدس" را پایتخت ضحاک کرده است.» (مهین‌فر 1382: 47)

کویاجی ضحاک را چهره‌ای تاریخی - اسطوره‌ای می‌داند که در گاه‌شماری آشور و ماد شهرت دارد. «عظمت تیره و مصیبت بار شخصیت دهاک از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد، که هاله هولناکی از اسطوره‌های شگفت و رازآمیز چهره او را در میان گرفته است.» (کویاجی 1388: 222)

وی ضحاک را آمیزه‌ای از اژی‌دهاک اوستا و «تیامت» بابلی و «گرگن» باختری می‌داند و می‌نویسد: «همچنین می‌توان گفت تاریخ و اسطوره‌های خاور و باختر در ساختار هستی او به هم پیوسته‌اند. در اوستا اسطوره‌های زیادی درباره اژدها آمده که ایرانیان به آسانی می‌توانستند آنها را به یک شخص تاریخی که از او نفرت داشته‌اند و نامی همانند اژی‌دهاک داشته است، نسبت دهند.» (کویاجی 1388: 224) همان‌گونه که در اوستا اهریمن، اژی‌دهاک را برای آسیب جهان تربیت می‌کند، در شاهنامه هم، ابلیس، ضحاک را برای پردخته کردن جهان از مردم پرورش می‌دهد و در اسطوره‌های بابلی تیامت هیولاها را برای پیش‌برد مقاصد خود به کار می‌گیرد. (همان:

226) در این حماسه بابلی، روزگاری سپری شد تا خدایان توانستند نیرویی برای مقابله با تیامت بیابند و آن «مردوک» بود که در اساطیر ایران تبدیل به فریدون می‌شود. (همان: 227)

کویاجی همچنین اسطوره فریدون و ضحاک را کاملاً و با دقت با اسطوره تیامت و مردوک، بین‌النهرینی تطبیق کرده است: «می‌توان چنین انگاشت که جهان‌بینی بابلی‌ها بر پنداشت‌های تیره‌های قوم ماد (ایران)، سایه افکنده است و به حماسه بزرگ آنان، درباره آفرینش راه یافته باشد؛ زیرا این جهان‌بینی بر بنیاد دوگانه‌انگاری آفرینش - که جزء جدایی‌ناپذیر همه اندیشه‌های ایرانی است - قرار داشته است.» (همان: 226)

قاضی بیضاوی بنای بابل را به دست ضحاک می‌داند. (کریستن سن 1389: 199) و مؤلف الفهرست آوردن هنر و نویسندگی را به ضحاک نسبت می‌دهد (همان: 270) که احتمالاً همان خط میخی است که از اختراعات سرزمین بین‌النهرین بوده است. آیا آنچه فردوسی می‌گوید که دیوان به ایرانیان خط و زبان آموختند، همین مردم بین‌النهرین نبوده‌اند؟

نِشْتَن	بِه	خَسْرُو	بِیاموختند	دَلش	رَا	بِه	دانش	برافروختند				
نِشْتَن	یَکِی	نِه	کِه	نَزْدِیک	سِی	چِه	رُومِی	چِه	تَازِی	و	چِه	پَارِسی
	چِه	سَغْدِی،	چِه	چِینی	و	چِه	پَهْلَوِی	ز	هَر	گُونِه‌ای	کَانَ	هَمِی‌بِشْنَوِی

(فردوسی 1378، ج 1: 26)

باید به یاد داشت که پیش از آنکه ایرانیان دارای پادشاهی بزرگی شوند، با تمدن گسترده‌ای به نام بین‌النهرین در ارتباط بودند که خط را اختراع کردند، حتی واژه «دبیری» که به معنی نوشته و خط است، از زبان بابلی به فرس هخامنشی وارد شده است و به ما رسیده است. (پوردوود 1380: 102)

نتیجه

با توجه به اینکه ایران و بین‌النهرین در کنار هم قرار گرفته‌اند، در داد و ستد فرهنگی زیادی که بین آنها بوده است، اسطوره‌های این دو سرزمین نیز از این داد و ستد بی‌بهره نبوده‌اند، و تأثیر بسیار روی هم گذاشته‌اند. در نشانه‌ها و نمادهای اساطیری ایران و بین‌النهرین، میان شخصیت‌ها و موتیف‌های اسطوره‌ای دو سرزمین، شباهت‌هایی وجود دارد. ضحاکِ ماردوش، در اساطیر ایران، یکی از همین شخصیت‌ها است، که نژاد و شکل و شمایل، کاملاً، غیر ایرانی، و بین‌النهرینی دارد. پادشاه بابلی با ستم خویش، برای ایرانیان دهنده اثری بوده است که صورت دیگر آن، اثری دهاک بوده و در زبان سامیان به صورت ضحاک برگشته است. این شخص برای ایرانیان بسیار نامطلوب و گجسته و بر عکس برای مردم سرزمین خود بسیار خجسته بوده و تا مرتبه خدایی بالا رفته است. وی مشخصه بسیار ارزشمند «ماردوشی» را که از ویژگی‌های سپند «خدایان» و «شاه-خدایان» بین‌النهرین است، به دست می‌آورد. ماردوشی وی در ایران ازدهاوش و منفور شمرده می‌شود؛ چرا که آیین

سپندِ دشمن برای ایرانیان اهریمنی است و همان‌گونه که اسکندر و چنگیز برای مردم ایران نمادِ گجستگی و ستمگری و خون‌خواری هستند، در دید مردم سرزمینشان تا مرز خدایی هم پیش رفتند.

کتابنامه

- الیاده، میرچا. 1389. رساله در تاریخ ادیان. ترجمه جلال ستاری. تهران: سروش.
- _____ . 1387. مقدس و نامقدس. ترجمه نصرالله زنگویی. تهران: سروش.
- ابن بلخی. 1385. فارسنامه. تصحیح گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون. تهران: اساطیر.
- اوستا. 1381. گزارش جلیل دوست‌خواه. تهران: مروارید.
- بیرونی ابوریحان. 1321. آثارالباقیه. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: خیام.
- تبریزی، محمدحسین بن خلف. 1376. برهان قاطع. به کوشش محمد معین. تهران: امیرکبیر.
- بلعمی، ابوعلی محمد. 1383. تاریخ بلعمی. تصحیح محمدتقی بهار و به کوشش محمد پروین گنابادی. تهران: امیرکبیر.
- بلک، جرمی و آنتونی گرین. 1385. فرهنگنامه خدایان، دیوان و نمادهای بین‌النهرین. ترجمه پیمان متین. تهران: زوار.
- بهار، مهرداد. 1386. پژوهشی در اساطیر ایران. تهران: آگه.
- _____ . 1390. از اسطوره تا تاریخ. تهران: چشمه.
- پرادا، ادیت. 1357. هنر ایران باستان. ترجمه یوسف مجیدزاده. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- پورداوود، ابراهیم. 1380. فرهنگ ایران باستان. تهران: اساطیر.
- جوزی، زهره. 1372. مذهب ایلام با نگرشی به مهرهای استوانه‌ای. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. باستان‌شناسی. تهران دانشگاه مدرس.
- حضور، علی. 1388. سرنوشت یک شمن. تهران: چشمه.
- خاقانی، بدیل بن علی. 1378. دیوان. به کوشش ضیاءالدین سجادی. تهران: زوار.
- دادگی، فرنبح. 1380. بندهش. گزارنده مهرداد بهار. تهران: توس.
- دورانت، ویلیام. 1381. مشرق زمین گاهواره تمدن. ترجمه احمد آرام، ع. پاشایی و امیرحسین آریانپور. تهران: علمی و فرهنگی.
- دهخدا، علی اکبر. 1389. لغت‌نامه. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود. 1371. اخبارالطوال. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نی.
- رستگار فسایی، منصور. 1379. ازدها در اساطیر ایران. تهران: توس.
- زنجانی، محمود. 1380. تاریخ تمدن ایران باستان. تهران: آشیانه کتاب.

- ژیان، فیلیکس، گ. لاکویه، لویی ژوزف دلاپورت. 1389. *اساطیر آشور و بابل*. ترجمه ابوالقاسم اسماعیل پور. تهران: فکر روز.
- سفر، فؤاد و محمد علی، مصطفی. 1376. *هترا (حضرا) شهر خورشید*. ترجمه نادر کریمیان سردشتی. تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.
- صفا، ذبیح الله. 1379. *حماسه سرایی در ایران*. تهران: امیر کبیر.
- طبری، جعفر بن محمد بن جریر. 1351. *تاریخ طبری*. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- فردوسی، ابوالقاسم. 1378. *شاهنامه*. بر اساس چاپ مسکو. تهران: سوره مهر.
- قائمی شیرازی. 1380. *دیوان اشعار*. تصحیح امیر صانعی. تهران: نگاه.
- کریستن سن، آرتور. 1389. *نمونه‌های نخستین انسان و نخستین شهریار*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- کمبل، جوزف. 389. *اساطیر مشرق زمین*. ترجمه علی اصغر بهرامی. تهران: جوانه رشد.
- کوباجی، جهانگیر کوورجی. 1388. *بنیادهای اسطوره و حماسه ایران*. گزارش جلیل دوست‌خواه. تهران: آگه.
- مختاریان، بهار. 1389. *درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه*. تهران: آگه.
- مهاجرانی، عطاءالله. 1369. *گزند باد*. تهران: اطلاعات.
- مهرآبادی، میترا. 1379. *شاهنامه به نثر*. تهران: روزگار.
- مهرآفرین، رضا. 1375. *بررسی نشانه‌های تمدنی نقوش حیوانی بر روی مهرهای استوانه‌ای ایلام*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد. باستان‌شناسی. تهران: دانشگاه تربیت مدرس.
- مهبین فر، ستاره. 1382. *حماسه فریدون و ضحاک*. تهران: قصه.
- مینوی خرد. 1380. *ترجمه احمد تفضلی*. تهران: توس.
- ناس، جان بایر. 1385. *تاریخ جامع ادیان*. ترجمه علی اصغر حکمت. تهران: علمی و فرهنگی.
- واحددوست، مهوش. 1387. *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*. تهران: سروش.
- هینلز، جان راسل. 1382. *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه ژاله آموزگار و احمد تفضلی. تهران: چشمه.
- یاحقی، محمدجعفر. 1386. *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*. تهران: فرهنگ معاصر.
- یشتها. 1377. *گزارش ابراهیم پورداوود*. تهران: اساطیر.
- یونگ، کارل گوستاو. 1383. *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمه محمود سلطانیه. تهران: جامی.

English References

- Cirlot, J. E. *A dictionary of symbols*, Routledge and Kegan paul, London, ۱۹۷۱.
- Skinner, Andrew. *Serpent Symbols and Salvation in the Ancient Near East and the Book of Mormon*. ۲۰۰۱

References

- Avestā*. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH). Tr. By Jalil Doustkhāh. Tehran: Morvārid.
- Bahār, Mehrdād. (۲۰۰۷/۱۳۸۶SH). *Pazhouheshi dar Asātir-e Iran*. Tehran: Āgah.
- Bahār, Mehrdād. (۲۰۱۱/۱۳۹۰SH). *Az ostoureh tā tārikh (Articles)*. Tehran: Cheshmeh.
- Bal'ami, Abu-'Ali Mohammad. (۲۰۰۴/۱۳۸۳SH). *Tārikh-e Bal'ami*. Ed. By Mohammad Taqi Bahār. With the efforts of Mohammad Parvin Gonābādi. Tehran: Amirkabir.
- Birouni, Abu-Rei'hān. (۱۹۴۲/۱۳۲۱SH). *Āsār-ol-bāqiah*. Tr. By Akbar Dānāseresht. Tehran: Khayām.
- Black, Jeremy and Anthony Green. (۲۰۰۶/۱۳۸۵SH). *Farhang-nāme-ye khodāyān, divān o namād-hā-ye Bein-onnahrein (Gods, demons, and symbols of ancient Mesopotamia: an illustrated dictionary)*. Tr. By Peimān Matin. Tehran: Zavvār.
- Campbell, Joseph. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Asātir-e mashreq-zamin (Oriental Mythology)*. Tr. by Ali Asghar Bahrāmi. Tehran: Javāne-ye Roshd.
- Christensen, Arthur. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Nemoune-hā-ye Nakhostin ensān o nakhostin shahryār (Les types du premier home et du premier roi dans l'histoire légendaire des Iraniens)*. Tr. By Ahmad Tafazzoli and Zhāleh Āmouzegār. Tehran: Cheshmeh.
- Coyajee, J. C. (۲۰۰۹/۱۳۸۸SH). *Boniād-hā-ye ostoureh o hamāse-ye Iran (Cults and legends of ancient Iran and China & studies in Shahnameh)*. Tr. By Jalil Doustkhāh. Tehran: Āgah.
- Dādagi, Faranbagh. (۲۰۰۱/۱۳۸۰SH). *Bondaheshn*. Tr. By Mehrdād Bahār. Tehran: Tous.
- Dehkhodā, Aliakbar. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Loghat-nāme*. Tehran: University of Tehran.
- Dinavari, Abu-'Hanifa Ahmad ibn Davoud. (۱۹۹۲/۱۳۷۱SH). *Akhbār-ottewāl*. Tr. By Mahmoud Mahdavi Dāmghāni. Tehran: Ney.
- Durant, William James. (۲۰۰۲/۱۳۸۱SH). *Mashreq-zamin, gāhvāre-ye tamaddon (part I of the story of civilization: Our oriental heritage)*. Tr. By Ahmad Ārām, 'A. Pāshāei, Amirhosein Āriānpoor. Tehran: Elmi o farhangi.
- Eliade, Mircea. (۲۰۰۸/۱۳۸۷SH). *Moqaddas o nāmoqaddas (The Sacred and the Profane: the nature of religion)*. Tr. By Nasr-ollah Zangouei. Tehran: Soroush.
- Eliade, Mircea. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Resāleh dar tārikh-e adiān (Traite d'histoire des religions)*. Tr. By Jalāl Sattāri. Tehran: soroush.
- Ferdowsi, Abo-lqāsem. (۲۰۰۸/۱۳۸۷SH). *Shāhnāme*. Based on Moscow Print. With the efforts of Dr. Saeed Hamidyān. Tehran: Qatreh.
- Guirand, Felix & Others. (۲۰۱۰/۱۳۸۹SH). *Asātir-e Āshour o Bābel (Assryo - Bubysonian mythology)*. Tr. By Abu-l-qāsem Esmā'ilpour. Tehran: Fekr-e rouz.
- Hasouri, Ali. (۲۰۰۹/۱۳۸۸SH). *Sarnevsh-e yek Shaman*. Tehran: Cheshmeh.
- Hinnells, Jouhn Russel. (۲۰۰۳/۱۳۸۲SH). *Shenākht-e asātir-e Iran (Persian mythology)*. Tr. By Zhāleh Āmouzegār & Ahmad Tafazzoli. Tehran: cheshmeh.
- Ibn Balkhi. (۲۰۰۶/۱۳۸۵SH). *Fārsnāme*. Ed. By G. Listrenj and R. A. Nicholson. Tehran: Asātir.
- Jowzi, Zohreh. (۱۹۹۳/۱۳۷۲SH). *Mazhab-e Ilām bā negareshi bar mohr-hā-ye ostovānei*. A.M. These in Archeology. Tehran: University of Tarbiat Modares.
- Jung, Carl Gustav. (۲۰۰۵/۱۳۸۴SH). *Ensān va sambol-hā-yash (man and his symbols)*. Tr. By Mahmood Soltāniyeh. Tehran: Jāmi.
- Khaqāni, Afzal-oddin Badil ibn Ali. (۱۹۹۹/۱۳۷۸SH). *Divān*. With the Efforts of Ziā-oddin Sajjādi. Tehran: Zavvār.
- Mahinfar, Setāreh. (۲۰۰۳/۱۳۸۲SH). *Hamāse-ye Fereidun o Za'hāk*. Tehran: Qesseh.
- Mehrābādi, Mitrā. (۲۰۰۰/۱۳۷۹SH). *Shāhnāme be nasr*. Tehran: Rouzegār.

- Mehrāfarin, Rezā. (۱۹۹۶/۱۳۷۵SH). *Barresi-e neshāne-hā-ye tamadoni-e noqoush-e heivāni bar rouy-e mohr-hā-ye ostovāne-i-e Ilām*. A.M. These in Archeology. Tehran: Tarbiat Modares University.
- Minooy-e kherad*. (۲۰۰۱/۱۳۸۰SH). Tr. By Ahmad Tafazzoli. Tehran: Tous.
- Mohājērāni, ‘Atā’ o-llāh. (۱۹۹۰/۱۳۶۹SH). *Gazand-e bād*. Tehran: Etele’āt.
- Mokhtāriān, Bahār. (۲۰۰۱/۱۳۸۹SH). *Darāmadi bar sākhtār-e ostourei-e Shāhnāme*. Tehran: Āgah.
- Noss, John B. (۲۰۰۶/۱۳۸۵SH). *Tārikh-e jāme’ e adiān (Man’s Religions)*. Tr. By Ali Asghar Hekmat. Tehran: Elmi o farhangi.
- Porada, Edith. (۱۹۷۸/۱۳۵۷SH). *Honar-e Iran-e bāstān (The art of ancient Iran, Pre Islamic cultures)*. Tr. By Yousof Majidzādeh. Tehran: University of Tehran.
- Pourdāvoud, Ebrāhim. (۲۰۰۱/۱۳۸۰SH). *Farhang-e Iran-e bāstān*. Tehran: Asātir.
- Qā’āni Shirāzi. (۲۰۰۱/۱۳۸۰SH). *Divān*. Ed. By Amir Sāne’i. Tehran: Negāh.
- Rastegār Fasāei, Mansour. (۲۰۰۰/۱۳۷۹SH). *Azhdahā dar asātir-e Iran*. Tehran: Tous.
- Safā, Zabih-ollh. (۲۰۰۰/۱۳۷۹SH). *Hamāse- sarāei dar Iran*. Tehran: Amirkabir.
- Safar, Fo’ād and Mohammad Ali Mostafa. (۱۹۹۷/۱۳۷۶SH). *Hetrā (‘Hazrā) shahr-e khorshid (Hetra the City of Sun)*. Tr. By Nāder Karimiān Sardashti. Tehran: Sāzmān-e Mirās-e farhani-e keshvar.
- Tabari, Abu-Ja’far Mohammad ibn Jarir. (۱۹۷۲/۱۳۵۱SH) *Tārikh-e Tabari*. Tr. by Abo-l-qāsem Pāyandeh. Tehran: Boniād-e Farhang-e Iran.
- Tabrizi, Mohammad Hosein ibn Khalaf. (۱۹۹۷/۱۳۷۶SH). *Borhān-e qāte’*. With the Efforts of Mohammad Mo’ ein. Tehran: Amirkabir.
- Vāheddoust, Mahvash. (۲۰۰۸/۱۳۸۷SH). *Nahādine-hā-ye asātiri dar Shāhnāme-ye Ferdowsi*. Tehran: Soroush.
- Yāhaqi, Mohammad Ja’far. (۲۰۰۱/۱۳۸۹SH). *Farhang-e asātir o dāstānvāre-hā dar adabiāt-e fārsi*. Tehran: Farhang-e Mo’āser.
- Yasht-hā*. (۱۹۹۸/۱۳۷۷SH). Ed. By Ebrāhim Pourdavood. Tehran: Asātir.
- Zanjāni, Mahmoud. (۲۰۰۱/۱۳۸۱SH). *Tārikh tamaddon-e Iran-e bāstān*. Tehran: Āshiāne-ye Ketāb.